

## The role of philosophical approaches in preventing war

Rouhollah modami<sup>1</sup>  
Mohammad akraminia<sup>2</sup>

### Abstract

philosophical approach to man and politics can examine and review the attitude of war. the main purpose of this study is to identify and explain the role of philosophical approaches in preventing war. the main issue of this study is not to identify the role of philosophical approaches in preventing war. the main question of this study is that what is the role of philosophical approaches in preventing war?

The hypothesis is that there is a significant relationship between the role of philosophical approaches and the prevention of war and philosophical approaches prevent war. This research is theoretical and has been done by descriptive method. The research data was collected by documentary method and specialized library and was analyzed by content analysis method. The results of research show that if the issue of peace is addressed on a philosophical basis, many of the drivers of war can be predicted and controlled. The motivators of war are many and varied. Philosophical approaches can influence the drivers of war. The philosophical approach prevents the role of extremists and extremist prejudices. A central intellect leads to a correct and common understanding of peace, security and the preservation of human dignity, which is one of the common principles of nations and governments. This common understanding leads to decision-making and can be provided to decision makers as an effective way to avoid war.

**keywords: philosophical approach, peace, war, right of life, human dignity policy.**

---

<sup>1</sup> Assistant Professor, Tehran Islamic Azad University of Medical Sciences. Iram.

**R.modami@yahoo.com**

<sup>2</sup> Assistant Professor, Army Command and Staff University, Iran.

**M.akraminia@iran.ir**

## نقش رویکردهای فلسفی در ممانعت از جنگ

روح‌اله مدامی<sup>۱</sup>

محمد اکرمی‌نیا<sup>۲</sup>

### چکیده

رویکرد فلسفی نسبت به انسان و سیاست می‌تواند نگرش موجود به جنگ را مورد بررسی و بازنگری قرار دهد. هدف اصلی این تحقیق شناخت و تبیین نقش رویکردهای فلسفی در ممانعت از جنگ است. مسئله اصلی این پژوهش مشخص نبودن نقش رویکردهای فلسفی در ممانعت از جنگ است. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که نقش رویکردهای فلسفی در ممانعت از جنگ چیست؟ فرضیه ارائه شده عبارت است از این که بین نقش رویکردهای فلسفی و ممانعت از جنگ رابطه معنادار وجود دارد و رویکردهای فلسفی مانع جنگ می‌شود. این پژوهش نظری به روش توصیفی-تحلیلی و گردآوری با اسناد کتابخانه‌ای گردآوری شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد چنانچه بر اساس مبانی فلسفی به موضوع صلح پرداخته شود بسیاری از عوامل محرک جنگ علی‌رغم تنوع آن قابل پیش‌بینی و کنترل خواهد بود؛ بنابراین، رویکردهای فلسفی از یک سو می‌تواند در عوامل محرک جنگ اثر بگذارد و از سوی دیگر مانع از نقش آفرینی کج‌فهمی‌ها و تعصبات افراطی می‌گردد. بر اساس عقل محوری نیز فهم صحیح و مشترک از صلح، امنیت و حفظ کرامت انسانی به‌عنوان اصول مشترک ملت‌ها و حکومت‌ها به دست می‌آید. این فهم مشترک منجر به تصمیم‌سازی شده و می‌تواند به‌عنوان یک راهکار مؤثر در دفع جنگ در اختیار تصمیم‌گیران قرار گیرد.

**واژگان کلیدی:** رویکرد فلسفی، صلح، جنگ، حق حیات، کرامت انسانی، سیاست

<sup>۱</sup> استادیار دانشگاه علوم پزشکی آزاد اسلامی تهران، ایران (نویسنده مسئول)

R.modami@yahoo.com

<sup>۲</sup> استادیار دانشگاه فرماندهی و ستاد ارتش، تهران، ایران

## مقدمه

فلسفه با افزایش بینش انسان، آگاهی فوق‌العاده‌ای از عظمت کل هستی ارائه می‌دهد. به عبارت دیگر فلسفه در جستجوی تمامیت هستی است. تفکر فلسفی سبب می‌شود تا انسان به راه‌هایی که در برابر او گشوده شده است، آگاه شود. توسعه قوای ذهنی انسان، هدف بخشی به انسان و آگاهی انسان از اصل وجود خود، جهان و خدای هستی، از فواید تفکر فلسفی است. با این نگاه به فلسفه و فایده آن می‌توان چنین گفت فلسفه در دنیای سیاست نیز در جستجوی حقیقت است. محور اصلی در سیاست انسان است. از منظر فلسفی حق حیات، حفظ کرامت انسانی و شکوفایی استعدادهای بشری مهم-ترین دلایل برای یک حکمرانی مطلوب است؛ زیرا که این مفاهیم صرف‌نظر از سلايق فکری، ایدئولوژیک و سیاسی در خصوص نحوه دستیابی به آن‌ها، از امور مشترک و پذیرفته‌شده انسانی و خرد جمعی در مقیاس جهانی تلقی می‌شود؛ بنابراین در نسبت میان فلسفه و سیاست، انسان و حکمرانی مطلوب هدف اصلی تفکر فلسفی است. بدون تردید صلح و امنیت در شعاع یک حاکمیت عقلانی و مطلوب تحقق‌پذیر خواهد شد. در عرصه سیاست کلیدواژه‌هایی مانند قدرت، تدبیر، آزادی، صلح، جنگ، امنیت، حاکمیت مطلوب و ساختارهای سیاسی وجود دارد که هر یک از این مفاهیم قابلیت تحلیل فلسفی دارند. چراکه روح حقیقی انسان زندگی اجتماعی خود را با تحقق خارجی این مفاهیم تطبیق می‌دهد. به عبارت دیگر انسان در زندگی اجتماعی مطالبات خود از حاکمیت را بر اساس این کلیدواژه‌ها دنبال می‌کند؛ بنابراین تفکر فلسفی بر اساس قاعده علت و معلول، رابطه حقیقت انسان و نیازهای حقیقی او را با مفاهیمی که در عرصه سیاست معنادار شده‌اند موردبررسی قرار می‌دهد. در واقع تلاش فیلسوف این است که ساختار سیاسی مبتنی بر حقیقت انسان تنظیم شود. در رویکرد فلسفی، حقیقت انسان امری نیست که در جغرافیاهای گوناگون معنای متفاوت داشته باشد. بلکه انسان یک حقیقت ثابت و مشترک میان همه ملل مختلف دارد. حق حیات، کرامت انسانی، آزادی، صلح و امنیت از اموری هستند که از نیازهای

ضروری انسان محسوب شده و صرف‌نظر از اینکه این انسان به چه مکتب یا به چه ملیتی تعلق دارد، هر حکومتی موظف به پاسخگویی این مطالبات انسانی است.

پرسش اساسی این است که فلسفه چگونه می‌تواند شرایط صلح را تسهیل نماید؟ به نظر می‌رسد فلسفه دارای کارکرد متفاوتی در خصوص ممانعت از جنگ و ایجاد صلح است. رویکرد فلسفی می‌تواند شرایط لازم را برای هم‌زیستی همه سلاقی در سطح ملی و بین‌المللی فراهم نماید. هدف اصلی در این پژوهش شناخت و تبیین نقش رویکردهای فلسفی در ممانعت از جنگ است. سؤال اصلی تحقیق عبارت است از این که نقش رویکردهای فلسفی در ممانعت از جنگ چیست؟ در پاسخ به سؤال تحقیق این فرضیه ارائه شده که بین نقش رویکردهای فلسفی و ممانعت از جنگ رابطه معنادار وجود دارد و رویکردهای فلسفی مانع جنگ می‌شود. اهمیت و ضرورت انجام این پژوهش این است که با ترویج نتایج این مطالعه می‌توان در مسیر کاهش و حذف جنگ در سطح جهانی گام برداشت. از دیگر موارد اهمیت این تحقیق این است که موجب توسعه ادبیات ضد جنگ می‌شود بنابراین انجام این پژوهش دارای اهمیت است. از سوی دیگر در صورت عدم انجام این گونه مطالعات، رویکردهای فلسفی نسبت به جنگ مغفول واقع شده و امکان بهره‌گیری از این ظرفیت عظیم برای ممانعت از منازعات بشری و جنگ از بین می‌رود. از این رو انجام این پژوهش دارای ضرورت است.

### پیشینه تحقیق

حسن اسدی (۱۳۹۸) در مقاله "جایگاه و نقش فلسفه در توسعه صلح" به این موضوع پرداخته است که فلسفه چه جایگاهی در پرداختن به مسائل جنگ و صلح دارد و چه کمکی می‌تواند به کاستن از زمینه‌های جنگ و خشونت و توسعه‌ی فرهنگ صلح بنماید؟ خلاصه نتایج نشان می‌دهد که فلسفه، به‌عنوان یک ابزار صلح‌پژوهی و صلح‌جویی، با ابزارهای دیگر مثل سیاست، حقوق، دین، فرهنگ، اقتصاد و علم و فناوری مورد مقایسه قرار گرفته است و از ویژگی‌ها و مزیت‌های فلسفه برای پرداختن به مسئله جنگ و صلح گفته شده است. سپس به مرور آراء فیلسوفان در زمینه صلح و نیز سابقه‌ی فلسفه از نظر ارائه‌ی طرح‌ها و نظریه‌های صلح جهانی

پرداخته شده است. در پایان، طرح‌ها و نظریه‌های صلح فلسفی را مورد تحلیل انتقادی قرار داده و در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری، نکاتی جهت بازاندیشی و اصلاح در تلاش‌های فلسفی برای تقویت صلح بیان شده است.

عبدالحسین پیروز و رضا سلیمان حشمت (۱۳۹۱) در مقاله "مفهوم جنگ در فلسفه هنر نیچه" به این پرسش می‌پردازند که مفهوم جنگ در فلسفه هنر نیچه چیست؟ خلاصه نتایج آن‌ها نشان می‌دهد که در حوزه هنر، ارادت معطوف به چیرگی به دومرتبه تقسیم می‌شود: ۱) مرتب خلق اثر، که ناظر به چیرگی بر شیء به‌عنوان ماده اثر و تحمیل کمال بر آن است. ۲) مرتبه کارکرد فرهنگی اثر که ناظر به ظهور و دعوت به حضور در میدان ستیزه است. در میان اشکال و گونه‌های هنری، هنر تراژدی، هنر ستیزه محوری است که قابلیت انجام وظایف مشتعل بر دومرتبه فوق‌الذکر را بهتر از هر هنر دیگری دارد.

زهره موسوی فر (۱۳۹۷) در مقاله "بازتاب فلسفه سیاسی هابز و کانت راجع به صلح در توسل به عدالت کیفری بین‌المللی" با بررسی فلسفه سیاسی صلح از دیدگاه هابز و کانت به این نتیجه می‌رسد که هابز با نگاه بدبینانه خود، صلح را امری ساختگی می‌داند؛ دیدگاهی که منشأ رئالیسم سیاسی گردید و به سیاست عملی دامن زد. سیاست عملی با نادیده گرفتن عدالت کیفری برای قربانیان نقض حقوق بشر بر صلح تأکید می‌کند و مرتکبان جرائم بین‌المللی را بی‌کیفر می‌گذارد؛ اما کانت با فلسفه اخلاق گرایانه خود صلح پایدار را حاصل احترام به حقوق بشر تلقی کرد. اندیشه‌ای که در لیبرالیسم سیاسی متبلور شد و عملکرد سازمان ملل را از جستجوی صلح منفی به تلاش برای تحقق صلح مثبت از طریق عدالت کیفری برای جوامع قربانی نقض گسترده حقوق بشر معطوف نمود. رویکردی که حاصل ن‌ایجاد محاکم کیفری بین‌المللی و دیوان کیفری بین‌المللی بود. این امر بیانگر آن است که آینده حقوق بین‌الملل با ارتقا حقوق بشر پیوند ناگسستنی دارد.

محمد رضا احمدی طباطبایی (۱۳۹۹) در مقاله "بازشناسی انتقادی «فلسفه‌ی جنگ» از دیدگاه موزلی" در پاسخ به این پرسش که چرا انسان‌ها با یکدیگر می‌جنگند؟ و چگونه می‌توان از

طریق تغییر باورها و نگرش‌ها با این پدیده شوم و ویرانگر در میان انسان‌ها و دولت‌ها مقابله کرد؟ به این نتیجه می‌رسد که موزلی تلاش می‌کند نسبت میان جنگ و فلسفه را که در ابتدای امر دو مقوله جدا تصور می‌شوند را تبیین کند. به باور موزلی جنگ به‌عنوان یک پدیده مخرب و ویرانگر مکرر اتفاق افتاده و می‌افتد چون به باور انسان‌ها مربوط می‌شود. جنگ در همه ابعاد طبیعت، فرهنگ و اندیشه آدمیان ریشه دوانده و به تعبیر موزلی ما می‌جنگیم چون به جنگ باور داریم و اگر می‌خواهیم از جنگ فاصله بگیریم باید باورهایمان را تغییر دهیم. روش نگارنده این اثر روشی تحلیلی با رویکردی علی و فلسفی است.

همان‌گونه مشاهده می‌شود، پژوهش‌های انجام‌شده از این نظر که به موضوع جنگ و یا صلح در برخی از دیدگاه‌های فلسفی پرداخته‌اند با پژوهش حاضر اشتراک دارند اما از این منظر که صرفاً به نظرات برخی از فلاسفه محدود و نه رویکردهای فلسفی به موضوع جنگ پرداخته‌اند با این پژوهش متفاوت هستند.

### مبانی نظری پژوهش

فلسفه، تفکر عقلانی برای دست‌یابی به حقیقت است. به‌عبارت‌دیگر فلسفه در جستجوی حقیقت است. میدان تفکر فلسفی بی‌نهایت است. فلسفه در همه عرصه‌های تفکر، از انسان و جهان هستی تا حقیقت وجود خداوند را شامل می‌شود. به معنای دیگر می‌توان گفت فلسفه تفکر زنده‌ای است که به اوج می‌رسد اما متوقف نمی‌شود. تفکر فلسفی تلاش دارد راه را نشان دهد و درعین‌حال خودش هم درراه است. بدین معنا که تفکر فلسفی همواره پویا است و توقف ندارد. در هر پرسشی، فلسفه آغاز دیگری دارد. بررسی رابطه علت و معلول و نسبت فلسفی میان فاعل و غایت، از اموری است که در تفکر فلسفی از اهمیت برخوردار بوده و همین امور فلسفی در بررسی نسبت میان حکم رانی مطلوب و صلح تأثیر مستقیم دارد (یاسپرس، ۱۳۸۳: ۱۶). فلسفه، همان پرسش‌های انتزاعی در جستجوی حقیقت است. سؤالات فلسفی پایان هر تحقیقی مطرح می‌شود. اگر علم وجود یک واقعه را در طبیعت بررسی می‌کند، پرسش فلسفه این است که چرا باید یک واقعه وجود داشته باشد؟ (اسکروتز، ۱۳۸۲: ۱۵) فلسفه علم به

اعیان اشیاء است. اعیان همان عین وجود هستند. فلسفه علم به هستی‌ها و ماهیات و علل اشیاء است (داوری اردکانی، ۱۳۸۹: ۱۷۵).

تفکر فلسفی نسبت به انسان یعنی تصمیمی که منشأ زندگانی را احیاء می‌کند و انسان را به سوی حقیقت هدایت می‌کند. انسانی که به تفکر فلسفی می‌پردازد از پرداختن به زندگی روزمره گریزان است؛ یعنی مقتضیات زندگی روزمره او را قانع نمی‌کند. به عبارت دیگر به هدف‌های محدود بسنده نمی‌کند. انسان در اندیشه فلسفی دربارہ تجارب، شکست، موفقیت، خوشبختی و یا هر مسئله‌ای دیگر دست به تحقیق می‌زند. در اندیشه فلسفی، انسان موجودی است که نیک‌اندیشی و حسن نیت در نهاد او قرار دارد. از این جهت است که میل به مطلق‌گرایی و کمال طلبی دارد. این تمایل فطری انسان ایجاب می‌کند تا از انسان عمل خیر صادر شود. لذا در صورت صدور فکر یا عمل غیر خیرخواهانه از انسان، به منزله خروج از حقیقت فطری انسان خواهد بود. رویکرد فلسفی به انسان و صلح مبتنی بر فلسفه انسان است. چراکه انسان‌ها در عین فردیت و پراکندگی، خصوصیات مشترک دارند. از این جهت نسبت به یکدیگر بی‌اعتنا نیستند. انسان‌ها از یک وحدت مشترک برخوردار هستند. انسان‌ها اشتراکاتی دارند که مشروط به شرایط نیست. به عنوان مثال، همه انسان‌ها در هر جغرافیای طبیعت و در هر مکتب فکری که باشند، اما میل به جاودانگی، میل به مطلق‌گرایی، عدالت‌طلبی، صلح‌طلبی و میل به امنیت دارند که این گرایش‌های انسانی به معنای ارزش‌های انسانی و حقوق طبیعی تلقی خواهد شد. در نتیجه انسان در رویکرد فلسفی بر اساس حقیقت ذاتی و استعداد فطری تبیین و تحلیل می‌شود و بر همان اساس نیز ضرورت وجود صلح را معنادار می‌نماید. چراکه انسان در صورت بقاء حیات و وجود امنیت و صلح می‌تواند در جستجوی تمایلات ارزشی مبتنی بر فطرت خود باشد لذا بدون تبیین فلسفه انسان، فلسفه صلح تبیین نخواهد شد.

فلسفه به سه دلیل می‌تواند متولی ایجاد صلح باشد. مبنای فلسفه عقل است؛ این مبنای می‌تواند زمینه گفتگو را فراهم نماید. چراکه در هر مکتب فکری اعم از دینی یا سیاسی، عقل و عقلانیت مورد پذیرش همگان است؛ دوم اینکه عقل فلسفی می‌تواند وفاق ایجاد نماید و شرایط

گفتگو فراهم آورد؛ سوم اینکه اگرچه فلسفه هم به تنهایی نمی‌تواند شرایط صلح را فراهم آورد، اما فلسفه می‌تواند با رویکرد فلسفی و فلسفه ورزی به فرهنگ، اقتصاد، سیاست علم و دین، همه این عوامل را دور یک میز جمع کرده و با محوریت عقل به گفتگو بنشانند یعنی تفکر فلسفی می‌تواند علم، سیاست، دین، اقتصاد و فرهنگ را مورد بررسی فلسفی و عقلانی قرار دهد. این قابلیت در واقع منحصر در فلسفه است. فلسفه می‌تواند اصحاب اقتصاد، عقل، فرهنگ، سیاست و دین را دعوت به هم‌اندیشی نماید چون عقل به‌عنوان امر پذیرفته‌شده برای همه، یک وجه مشترک برای همه عوامل تلقی کند. از این منظر می‌توان گفت فلسفه می‌تواند عقل را معیار سنجش و پذیرش همه عوامل مؤثر قرار دهد. فلسفه قادر است حلقه گفتگو ایجاد نماید. چون عقلانیت از اموری است که مورد وفاق همه است؛ بنابراین فلسفه با نگاه بنیادی به مسئله انسان، اجتماع و حکومت بر اساس قاعده علی و معلولی، علل و عوامل مؤثر در زندگی مسالمت‌آمیز و راه رفع منازعه را مورد بررسی قرار می‌دهد. فلسفه با مبانی عقلی و منطقی سعی در ایجاد یک نگاه عمیق به موضوع حکمرانی مطلوب، صلح و جنگ خواهد داشت. اگر نگاه سطحی و یا حتی صرفاً ایدئولوژیک در امور دینی شود، یا در امور فرهنگی چنانچه صرفاً نگاه ملیتی شود، چنین رویکردی قادر به برقراری صلح نخواهد بود. بلکه رویکرد فلسفی سبب می‌شود تا فلسفه فرهنگ‌ها و ادیان بررسی شده و بر وجه اشتراک آن‌ها تأکید شود (آیت الهی، ۱۳۹۴: ۴۷). در رویکرد فلسفی، توجه به بنیادها و بنیان‌ها است. وجود انسان به گونه‌ای است که منافع اصلی او در اجتماع تأمین می‌شود. لذا می‌توان گفت صلاحیت مباحث بنیادین برای ایجاد صلح با مبانی فلسفی خواهد بود. شاید از جهاتی کار یک حقوقدان آسان‌تر باشد تا درباره صلح تصمیم بگیرد چون او واقعیات را مشاهده می‌کند و به تناسب آن احکام حقوقی درباره صلح را نوشته و ابلاغ می‌نماید. تا از این طریق بتواند اختلافات را کاهش دهد؛ اما اساساً فیلسوف چنین نمی‌اندیشد بلکه رفع ظلم، فلسفه ظلم، دفع جنگ و تحقق صلح برای فیلسوف یک آرمان است. لذا به دنبال دلایل بنیادی در زمینه سازی امکان‌های تحقق صلح است؛ بنابراین فیلسوف با رویکرد علی و معلولی در جستجوی عوامل صلح بوده و مسئله صلح نزد



فیلسوف و تفکر فلسفی یک مسئله انسانی و بین‌المللی تلقی می‌شود. در ادامه به رویکردهای فلسفی موضوع جنگ پرداخته می‌شود.

### رویکردهای فلسفی نسبت به جنگ

در بیان مفهوم جنگ می‌توان گفت جنگ عمل متکی به‌زور است که یک‌طرف برای مجبور کردن حریف خود برای پذیرفتن خواسته خود انجام می‌دهد. جنگ چیزی نیست جز جدالی شخصی در سطحی گسترده که هریک تلاش دارند تا رقیب خود را درهم شکنند (وبگالی، ۱۳۷۲: ۷۳). جنگ در اندیشه کانت فیلسوف آلمانی، یعنی کوشش ناخواسته انسان‌ها از طریق هیجانانافسارگسیخته پرشور آن‌ها به‌رغم مصائب وحشتناکی که جنگ برای نوع بشر به همراه دارد و مصیبتی که در تدارک لوازم جنگ در زمان صلح بر انسان تحمیل می‌شود، اما انگیزه‌ای هم به همراه دارد و آن امید به رشد و اعتلای همه استعدادهایی است که بعد از جنگ در خدمت فرهنگ و توسعه قرار می‌گیرد. وی معتقد است گاهی جنگ برای حق‌طلبی است و گاهی برای انتقام‌جویی. اگر خصلت حق‌طلبی گسترش یابد و از حد خود خارج شود، به شکل انتقام‌جویی درمی‌آید و انتقام‌کشی جایگزین حق‌طلبی می‌شود (Kant, 1924: 230). در تعریف جنگ باید گفت، رابطه جنگ و صلح، تقابل بین این‌ها است. به‌عبارت‌دیگر تقابل عدم و ملکه است. تا جنگ نباشد، صلح مفهوم پیدا نمی‌کند. جنگ اصالت دارد و وقوعش مسلم است و آنگاه فیلسوف به دنبال صلح می‌رود. صلح و جنگ از هم جدا نیستند. جنگ ادامه سیاست است (خامنه‌ای، ۱۳۹۴: ۱۲). این واژه در مقابل صلح است. صلح حالتی است که در آن جنگ حکم‌فرما نباشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۴: ۴۰۸). صلح به معنای دوستی، سازش، زندگی مسالمت‌آمیز و عدم جنگ به کار می‌رود. صلح حالت آرامش در روابط عادی با کشورهای دیگر و فقدان جنگ و فقدان نظام تهدید معنا شده است. واژه صلح با مفاهیمی مانند همزیستی مسالمت‌آمیز، امنیت، استقلال، رعایت حق حاکمیت، عدم‌مداخله و عدم توسل به تهدید به‌کاررفته است. صلح بر دو نوع است، صلح منفی و صلح مثبت. صلح منفی یعنی نبود خشونت مستقیم، بدبینانه و صلح بدون ابزار صلح‌آمیز و صلح مثبت یعنی همگرایی ساختاری،

خوش‌بینانه، پیشگیرانه و صلح با ابزارهای صلح‌آمیز (32: Galtung, 1996). به عبارت دیگر صلح نه فقط به معنای نبود خشونت مستقیم بلکه نبود خشونت ساختاری نیز است (Grewal, 2003). آنچه می‌تواند جامعه را به سوی صلح و امنیت ملی سوق دهد و جنگ و ناامنی را به تأخیر بی‌اندازد، حاکمیت حکیمانه و وجود مشاوران ماهر فلسفی، سیاسی، اقتصادی، دینی و نظامی در حلقه اول حاکمیت است. تا بتوانند تمام زوایای مسئله جنگ و صلح را برای رئیس جامعه تبیین نمایند؛ بنابراین اگرچه جنگ آخرین راه‌حل است و برحسب ضرورت ممکن است به وقوع بپیوندد اما نباید تداوم پیدا کند و باید شرایط توقف آن را ایجاد کرد (بروجردی، ۱۳۸۰: ۶۰۹). باید گفت از منظر بسیاری از اندیشمندان صلح همواره با امنیت همراه است. بلیس معتقد است امنیت به بر حذر بودن از خطراتی اطلاق می‌شود که منافع و ارزش‌های انسان‌ها را موردبررسی قرار می‌دهد. به اعتبار دیگر امنیت به معنای اعتماد، آرامش روحی و روانی و تفکری که بر اساس آن خطر، ترس و زیان بی‌معنا شود (جان بلیس، ۱۳۷۴: ۲۹).

### ۱. رویکرد آرمان‌گرایانه نسبت به جنگ

فلاسفه آرمان‌گرا معتقدند که برای فراهم کردن امکانات لازم برای برخورداری از حق تعیین سرنوشت توسط ملت‌ها، وجود حکومت‌های دموکرات و پاسخگو نسبت به افکار عمومی، ضروری است. از نظر کانت برای از میان بردن دشمنی‌های ملی و استقرار نظم عالم‌گیری که ضامن صلح دائمی باشد، باید نظام حکومتی همه کشورها متکی به اراده جمهور مردم باشد؛ زیرا ساختار جمهوری تنها ساختاری است که کاملاً با حقوق انسانی سازگار است؛ اما در ضمن استقرار آن، در مقایسه با دیگر ساختارها مشکل‌ترین هم هست؛ زیرا انسان‌ها با تمایلات خودخواهانه خود، لایق چنین ساختار والائی نخواهد بود. با این وصف در ساختار جمهوریت است که انسان‌ها به زندگی مسالمت‌آمیز می‌رسند. مشارکت مردم در سرنوشت یکدیگر و در نهایت سرنوشت جمعی سبب می‌شود تا هریک خوشبختی خود را در خوشبختی دیگری

ببیند؛ بنابراین برای تحقق صلح پایدار و تأخیر جنگ، لازم است تا همبستگی صلح‌جویانه به‌منظور پایان دادن به همه جنگ‌ها به وجود آید (کانت، ۱۳۸۲: ۸۵).

از سوی دیگر جرمی بنتام از فلاسفه انگلستان و از جمله متفکران فلسفی نیز معتقد به آرمان‌گرایی صلح است. وی نظریه انترناسیونالیسم را مطرح کرد. این نظریه بر اصل منافع مشترک بین‌المللی و اقوام تأکید دارد. نظریه انترناسیونالیسم وقتی ارائه شد که غلبه با رویکرد منافع ملی در دولت‌ها و نظام‌های مبتنی بر ناسیونالیسم بود و جرمی بنتام این رویکرد را یک خطر برای تحقق صلح جهانی قلمداد می‌کرد (عامری، ۱۳۹۱: ۱۲۳). در رویکرد آرمان‌گرایی، تأکید بر ترویج صلح دموکراتیک است. آرمان‌گرایان معتقد هستند منطلق صلح می‌تواند با مساعدت دولت‌ها گسترش یابد. چراکه در فرهنگ حاکم بر دموکراسی مبتنی بر چانه‌زنی، مذاکره و سازش در سطح ملی بوده و این استراتژی را در روابط خارجی گسترش می‌دهند. به‌عبارت‌دیگر دموکراسی عامل مؤثری در پیوند ملت و دولت است و دخالت مستقیم ملت در حاکمیت سبب می‌شود تا اولاً منجر به محدودیت‌ها در قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری‌ها می‌شود و ثانیاً مانع از تصمیمات خودسرانه دولت‌ها در عرصه روابط بین‌المللی خواهد شد. در این دیدگاه بر عقلانیت جهانی و آزادی فردی و حقوق بشر تأکید می‌شود (قوام، ۱۳۸۲: ۳۴۴).

آرمان‌گرایان انسان را ذاتاً خشونت‌گرا نمی‌دانند بلکه بر این باورند سیاست‌گذاری فرهنگی و ساختارهای حکومتی می‌توانند خشونت را کنترل نمایند (Richmond, 2008: 22). رویکرد فلسفی به ایدئالیسم بدین معنا است که جهان خارج را تنها از راه تعقل و تفکر می‌توان درک کرد و جهان واقع یا هر موجود خارج از ذهن آن‌گونه که تعقل می‌شود وجود حقیقی آن‌ها است. به‌عبارت‌دیگر علم به عالم خارج از مجرای تعقل امکان‌پذیر است؛ بنابراین آنچه متعلق معرفت و شناخت آدمی می‌شود همان معقول بالذات یا نفس الامر است. این دیدگاه در پی تبیین این موضوع است که حقایق ابتدا در عالم عقل معنا می‌شوند و آنگاه در عالم واقع تحقق پیدا می‌کنند. سیاست و جنگ و صلح اگرچه در عالم واقع وجود دارند اما چیستی و هستی این امور واقعی در عالم حقیقی و عقل یا ذهن تبیین می‌شوند. امور واقع از وجود حقیقی و مستقل

برخوردار نیستند. آرمان‌گرایی با رویکرد فلسفی درباره جنگ و صلح روی این اصل تمرکز می‌کند که تدبیر مدرن یک دیدگاه ایده آلیستی است و مدینه فاضله معنای حقیقی خود را از تلاش فکر فلسفی به دست می‌آورد یعنی صرفاً تجربه بشری نیست و حاکمان سیاسی بر اساس رویکرد فلسفی می‌توانند به بایدهای صلح و نبایدهای جنگ دست پیدا کنند. آنچه در عالم عین معنادار می‌شوند ریشه در عالم عقل دارند و به تنهایی و مستقل از عالم معنا نبوده و معرفت‌زا نیستند.

## ۲. رویکرد واقع‌گرایانه نسبت به جنگ

طرفداران این رویکرد جنگ را یک واقعیتی می‌دانند که باید بیرون از آموزه‌های اخلاقی تحلیل شود. به عبارت دیگر نگاه واقع‌گرایان به مسئله جنگ و صلح چنین است که جنگ یک نوع فعالیت غیراخلاقی است اما ضد اخلاق نیست. ضد اخلاقی نیست چون اساساً در دایره زبان اخلاق قرار نمی‌گیرد. این دیدگاه جنگ را برای تأمین امنیت و رشد اقتصادی یک رخداد ضروری معنا می‌کنند. با این نگاه جنگ یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. متفکران واقع‌گرایی، بر رد صلح اخلاقی جهانی و پذیرش مفهوم محدودی از صلح در مرزهای داخلی دولت تأکید می‌کند. امثال هابز نهایتاً خشونت آشکار را منع می‌کنند اما معتقدند که هر دولتی درگیر جنگی بی‌پایان و همیشگی علیه دولت‌های دیگر است. چیزی که انسان به‌عنوان صلح می‌نامد، تنها یک اسم است و در حقیقت تمام دولت‌ها بر اساس طبیعت خود همیشه در جنگی غیررسمی علیه دولت‌های غیررسمی درگیر هستند؛ بنابراین بر اساس برداشتی که واقع‌گرایان از انسان و جامعه دارند، تنها راه صلح و ثبات را موازنه قدرت در سطح بین‌المللی می‌دانند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲: ۱۴). در رویکرد واقع‌گرایانه به جنگ و صلح، چندان به رفع تهدید فکر نمی‌کنند زیرا تهدید را همواره یک احتمال برتر می‌دانند؛ اما به عدم خشونت آشکار میان دولت‌ها تأکید دارند. این عدم خشونت وقتی تحقق می‌یابد که انسان‌ها خود را به‌صورت آزاد نشان دهند. کشورها برای رفع و دفع خشونت بایستی پایبند به تعهدات محدودکننده باشند. رفتارها باید مبتنی بر قانون باشد. حق و توتو بر تصمیماتی که بر اساس قانون گرفته می‌شود باید

برداشته شود. قدرت‌های برتر مطابق قانون بین‌المللی موظف به مهار جنگ و خشونت هستند. از منظر واقع‌گرایی برای برپایی صلح لازم است تا روابط ملت‌ها بازنگری شود. صرف ادعا مبنی بر حقوق مساوی افراد و ملت‌ها کافی نیست بلکه بایستی نابرابری واقعی ملت‌ها را برطرف کرد. در تفکر واقع‌گرایی گفتمان حقوق بشری برای صلح و عدالت یک امر حیاتی تلقی می‌شود (Bell, 2003:161). ملت‌ها و حکومت‌ها برای تحقق صلح پایدار می‌بایست علاوه بر حساسیت در تحقق عدالت اجتماعی در جامعه خود، نسبت به بی‌عدالتی‌های حاکم بر سایر ملل نیز حساس باشند و هر نوع بی‌عدالتی در سایر ملل را به‌نوعی بی‌عدالتی در جامعه خود تلقی نمایند. چراکه بی‌ثباتی و رواج بی‌عدالتی در سایر کشورها شرایط همکاری ملت‌ها نسبت به یکدیگر را با مشکل مواجه می‌کند (یاسپرس، ۱۳۸۳: ۱۹۶)؛ اما به نظر می‌رسد چنانچه از منظر فلسفی رویکرد واقع‌گرایانه به جنگ و صلح را مورد بررسی قرار دهیم می‌توان گفت در نگاه واقع‌گرایی همه حقایق در عالم خارج جستجو می‌شود. این واقعیات خارجی حاصل تجربه انسان است و تلاش این است تا بر اساس همین واقعیات تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری شود. در واقع، واقع‌گرایی مبتنی بر اصولی قرار گرفته است که واقعیات خارجی را شکل داده و می‌دهند اما ریشه و حقیقت این واقعیات چیست؟ چستی و چرایی این بایدها چگونه معنادار شده‌اند؟ حقیقت این واقعیات چگونه به‌دست آمده است؟ پاسخی که دریافت می‌شود این است که حقیقت و واقعیت در همین عالم عین و عالم واقع است که توسط انسان تجربه و فهمیده می‌شود. به نظر می‌رسد اگر واقع‌گرایی نخواهد امور خود را بر اساس آرمان‌گرایی پیش‌برد به‌گونه‌ای گرفتار منفعت‌گرایی هم می‌شود و حقایق طوری معنا می‌شوند که منافع ایجاب می‌کنند. از این جهت تعیین نوع حکومت‌ها و شکل حکمرانی یا دلایل جنگ و صلح ضرورتاً مبتنی بر فلسفه وجودی انسان و حفظ کرامت انسان و سعادت فردی و اجتماعی نخواهد بود بلکه وضعیت موجود و شرایط حاکم در تعیین استراتژی‌های سیاسی تأثیرگذار می‌شوند.

### ۳. رویکرد عادلانه نسبت به جنگ

رویکرد عادلانه به مسئله جنگ در واقع یک نگاه میانه است بین صلح گرایی و واقع گرایی به جنگ. فلاسفه‌ای نظیر ارسطو، آکوئیناس، آگوستین از این دیدگاه تبعیت می‌کنند؛ بنابراین نزد برخی از فلاسفه، جنگ عادلانه جایز است. البته جایز نه به این معنا که امر پسندیده است بلکه در شرایطی ضروری می‌شود و وقتی که ضروری شد با حفظ عدالت، جنگ جایز می‌شود. از میان فلاسفه مسلمان، حکیم خواجه نصیر طوسی از جمله کسانی است که جنگ را مطلقاً منع نمی‌کند، به عبارت دیگر صلح گرای مطلق نیست؛ اما راهبرد خواجه به گونه‌ای تنظیم شده است که اولویت را به صلح می‌دهد و در مقابل جنگ، دفاع را ضروری می‌داند؛ اما در همان دفاع، رعایت اخلاق و عدالت را یک ضرورت حکیمانه و عقلی می‌داند. «مشاوران عالی سیاسی در امور جنگ و صلح، باید بر علت وقوع جنگ واقف باشند تا ببینند آیا کدام یک از این امور اولویت دارد. پذیرش خطر جنگ؟ فرونشاندن خشم؟ آیا غیر از جنگ راه دیگری برای حل بحران وجود دارد یا خیر؟ باید از تعداد نیروهای طرفین جنگ و میزان توانایی طرفین آگاه باشند» (بروجردی، ۱۳۸۰: ۶۰۸). در این رویکرد حکیمانه به موضوع جنگ، از مسئله اخلاق تا راهبرد جنگ مورد بررسی قرار گرفته است؛ اما وقتی به نتایج حاصل از این راهبرد جنگ نگاه می‌کنیم اولویت با صلح و تلاش برای دفع جنگ است. عقلانیت این نگاه فلسفی به جنگ این است که باید هرگونه تصمیم به تأیید مشاوران عالی و متخصص امور جنگ برسد؛ یعنی جنگ یک رخدادی نیست که صرفاً قدرت‌نمایی شود. حفظ حیات انسان و کرامت انسانی در اولویت اول یک حکیم و فیلسوف است. لذا تأکید این حکیم این است که باید همه عوامل دفع جنگ شناسایی و مورد بررسی قرار گیرد. از تبعات جنگ تا راه‌های کنترل اخلاقی دشمن و بررسی همه راه‌هایی که جنگ را به تأخیر بی‌اندازد؛ یعنی خواجه تمام همت خود را برای یافتن امکان‌های لازم به منظور تحقق صلح به کار می‌گیرد و باید که معایب دشمنان نیک معلوم کند و اگر دشمن به حمایت او آید و از حریم او مأمنی سازد و به او اعتماد نماید به وی خیانت نکند تا حسن عهد و نیکوسیرتی او همه کس را معلوم شود» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۳: ۳۳۸). بدین

معنا که دشمن همواره در مقام جنگ نیست بنابراین لزومی ندارد تا شرایط تحریک دشمن را فراهم آوریم؛ بنابراین تصور دائمی جنگ از دشمن از منظر خواجه طوسی معنادار نیست. نکته حکیمانه دیگری که این فیلسوف در مهار دشمن به آن اشاره می‌کند این است که گاهی در شرایطی قرار می‌گیرید که دشمن پیام دوستی می‌دهد و مایل است به کمک شما بشتابد نباید مانع از حمایت دشمن شوید. این اقدام علاوه بر تلطیف کردن دشمن، می‌تواند خشونت و نزاع را تعدیل نماید. یا اگر دشمن به شما پناه آورد امنیت او را حفظ کنید. این عمل در اذهان عمومی به نیکی و انسان‌دوستی معنا می‌شود و از سوی دیگر سبب می‌شود تا دشمن از اقدام خشونت‌طلبی پرهیز کند. مسلماً چنین رویکردی گام مؤثری در توقف خشونت و دفع جنگ خواهد بود. خواجه نصیر در صورتی جنگ را جایز دانسته است که «و باید در استمالت اعدا و طلب موافقت از ایشان، بکوشد و تا ممکن است چنان سازد که کار به مقاتلت و محاربت محتاج نگردد؛ و بر محاربت اقدام نکند مگر بعد از وثوق به ظفر اقدام شود» (همان: ۳۱۱). می‌توان گفت علاوه بر رویکرد عقلانی به روش مواجهه با دشمن، به یک شیوه راهبردی نیز اشاره شده است. مدیریت دشمن یا مخالف، به تأخیر انداختن جنگ و منازعه، ایجاد شرایط مناسب برای توسعه و تولید و ترمیم زیرساخت‌های کشور از جمله اقدامات یک حکمرانی مطلوب و حکیمانه است؛ بنابراین بایستی همه تلاش‌ها صورت پذیرد تا مذاکرات دولت‌ها و قدرت‌ها به سوی صلح سوق پیدا کند؛ اما به هر صورت گاهی ممکن است کشور را در شرایط جنگ قرار دهند که در این صورت خواجه نصیر به مشاوران متخصص جنگ تکیه می‌کند. بدین معنا که آغازگر جنگ نباید شد و قبل از هر اقدامی تمامی مسائل ژئوپلیتیک و امکانات نظامی و نیروی انسانی باید موردسنجش و بررسی قرار گیرد. اگر نتایج تحقیقات درباره جنگ نوید پیروزی نمی‌دهد نباید اقدام به جنگ کرد (بروجردی، ۱۳۸۰: ۶۰۸).

رویکرد فلسفی به جنگ عادلانه بدین معنا است که باید بر اساس حکمت جامعه را مدیریت کرد. هر اقدام غیر حکیمانه به آرامش، امنیت و اقتصاد جامعه آسیب می‌زند. اگر شرایط پیروزی نباشد قطعاً کشور در شرایط شکست قرار می‌گیرد و آنگاه تبعات شکست متوجه آحاد جامعه

خواهد شد؛ بنابراین در رویکرد فلسفی، حکیم به دنبال شرایطی می‌رود که منجر به زندگی مسالمت‌آمیز شود. پرسشی که مطرح می‌شود این است که بر چه اساسی فیلسوف رویکرد صلح دارد؟ افلاطون دلیل آن را نگاه فلسفی و ژرف‌اندیشی فیلسوف به نظام هستی است. فیلسوف همواره جهان را سراسر نظم و زیبایی و صلح می‌بیند. فیلسوف در همه اوقات به تأمل در نظام هستی می‌پردازد. نظامی که ابدیت در آن حکم‌فرما است. نظام هستی دگرگونی ندارد، بلکه همه هستی گوش‌به‌فرمان خرد و عقلانیت است؛ بنابراین رویکرد فلسفی به حکومت، جنگ و صلح، بر اساس نظام هستی شکل می‌گیرد. اگر تدبیر حکومت‌ها بر اساس یک نظام کلی صورت بگیرد راهی برای جنگ باز نمی‌شود. چون در نظام کلی هستی هیچ منازعه‌ای وجود ندارد و این اصل می‌تواند الگوی عقلی و فلسفی برای راهبرد صلح باشد. کانت به‌عنوان یک فیلسوف اخلاق نیز سعی دارد با اولویت دادن به صلح، راهبردی را ارائه نماید تا بسترهای ایجاد صلح فراهم گردد (لطفی، ۱۳۸۴: ۱۱۷۲). کانت در رویکرد فلسفه سیاسی خود بر صلح آرمان‌گرایانه تأکید داشته و بر آزادی انسان، حقوق شهروندی و جمهوریت را ملاک یک حکمرانی مطلوب می‌داند که می‌تواند شرایط صلح را ایجاد نماید. در دیدگاه تئوری و عملی کانت حکومت‌ها باید بر اساس فدراسیون کشورهای آزاد تشکیل شوند تا دولت و ملت در شرایط آزاد و صلح‌آمیز زندگی کنند. "صلح جهانی پایدار در اندیشه کانت یعنی در صورت تجاوز به حقوق یک شهروند، جهان بین‌الملل تحت تأثیر آن قرار بگیرند. از این جهت حقوق مدنی در مقیاس بین‌المللی برای حفظ حقوق بشر و استقرار صلح پایدار ضروری است (کانت، ۱۳۸۰: ۸۸).

علت‌العلل اولویت صلح نزد فیلسوف انسان‌بماهو انسان است. قدرت، امنیت، صلح و جنگ با تأمل فلسفی از انسان معنادار می‌شوند. در تفکر فلسفی انسان ابتدا سود و منفعت خود را دنبال می‌کند و برای حصول سود خود، سود همگان را می‌خواهد که علامه آن را اعتبار اجتماعی می‌نامد و برای سود هم عدل اجتماعی را می‌خواهد (طباطبایی، ۱۳۵۰: ۳۲۳). در واقع انسان برای منافع مادی و معنوی خود به اجتماع محتاج می‌شود آنچه سبب ایجاد شرایط مناسب برای



اهداف عالی انسان می‌شود، قانون و عدالت است که می‌تواند عدالت اجتماعی محقق سازد. در بستر تعاون و همکاری اجتماعی است که انسان می‌تواند ضمن رسیدن به منافع فردی و اجتماعی خود، منافع دیگران را نیز تأمین نماید. وقتی طلب سود و منفعت از خواسته‌های فطری انسان باشد آنگاه در پرتو همین خصوصیت انسانی، دفع جنگ و اولویت صلح معنا دقیقی پیدا خواهد کرد. انسان با چنین خصوصیت باطنی، بدیهی است که به تنهایی قادر به رفع خواسته‌هایش نیست و نیازمند اجتماع است؛ اما این خواسته فطری و فلسفی انسان الزاماتی دارد. صلح پایدار و ایجاد امنیت از الزامات حقیقی و ضروری برای زندگی مسالمت‌آمیز و تحقق منافع فردی و اجتماعی انسان‌ها است. از این جهت حاکمیت حکیمانه و حاکمیت قانون می‌تواند جنگ را به تأخیر بیندازد؛ اما تجربه تاریخی نشان می‌دهد گاهی استراتژی حاکمان سیاسی حکیمانه نیست. منفعت‌طلبی سیاستمداران سبب می‌شود تا صلح یا جنگ را در مدار خواسته‌های خود معنادار نمایند و این یکی از موانع صلح است که در تفکر فلسفی به‌عنوان علت منع صلح اشاره دقیقی شده است. "ارسطو اما دولت خوب را دولتی می‌داند که از طبقه متوسط، اکثریت را تشکیل دهند زیرا افزایش طبقات بالاتر که خواهان ثروت شخصی هستند عدم توازن ملی به وجود خواهند آورد" (ساماکیان، ۱۳۹۴: ۹۷). البته این دیدگاه ارسطو منافاتی با این موضوع که دولتمردان و رئیس جامعه باید حکیم و متخصص و کارآمد باشد ندارد بلکه فقط اشاره به یک نکته دقیقی کرده است و آن اینکه طبقه اشرافی ممکن است نتواند درک صحیحی از اکثریت عموم جامعه داشته باشند و یا استعداد اشرافی‌گری آن‌ها در عرصه قدرت و ثروت مجدد فعال شود. لذا باید دولتمردان از طبقه متوسط جامعه انتخاب شوند؛ اما فلاسفه دیگر بر نخبگی دولتمردان تأکید دارند. نقش تعیین‌کننده رئیس جامعه در ایجاد تعامل و زندگی مسالمت‌آمیز از این جهت است که افکار و سلايق فکری افراد جامعه متفاوت و متنوع است؛ اما رئیس جامعه باتدبیر حکیمانه می‌تواند همه سلايق را با روش عقلی و اخلاقی در یک هدف مشترک که صلح و امنیت و عدالت اجتماعی است، به کار بگیرد و تنش‌های اجتماعی را به حداقل برساند. "مدینه فاضله به بدن تام صحیحی شباهت دارد که همه اعضای آن در تعمیم و

تکمیل زندگی حیوانی باهم همکاری می‌کنند و در همان اعضاء یک عضو رئیس است که قلب است. همچنین اجزای مدینه به حسب فطرت و طبایع مختلف‌اند... پس در مدینه انسان واحدی است که رئیس و مطاع است و دیگران در قرب به آن متفاوت‌اند (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۸۲۰). ملاصدرا اگرچه مدینه فاضله را مصداق قرار می‌دهد اما اصل موضوع در مدیریت جامعه قابل تأمل است. حکیم حاکم با علم به تفاوت‌ها و سلیقه‌ها و اختلاف دیدگاه‌ها در جامعه، اما با رویکرد فلسفی سعی خواهد کرد تا این تنوع دیدگاه‌ها مانع از زندگی مسالمت‌آمیز نشود. صدرای شیرازی این فیلسوف مسلمان برای تبیین جایگاه رئیس جامعه و تعامل بین حاکم و مردم، به مثال دقیقی اشاره می‌نماید. اگرچه اعضاء بدن متنوع بوده و هر عضوی متفاوت از عضو دیگر عمل می‌کند اما از یک‌سوی همه اعضاء بدن برای یک هدف تلاش می‌کنند و آن حفظ حیات بدن است و از سوی دیگر قلب برای همه اعضاء عادلانه خون تزریق می‌نماید و تعامل بین اعضاء و قلب همواره برقرار است. آنچه موجب تعامل و صلح میان قلب و اعضاء بدن شده است، تدبیر حکیمانه خالق است؛ بنابراین در اندیشه این فیلسوف اگر رئیس جامعه حکیمانه به تدبیر جامعه پردازد علیرغم وجود اختلاف‌نظرها اما تعامل و تعادل برقرار خواهد شد.

### تجزیه و تحلیل داده‌ها

وقتی سخن این است که رویکردهای فلسفی چگونه می‌توانند شرایطی فراهم کنند تا جنگ را به تأخیر انداخته و بسترهای لازم را برای صلح مهیا نمایند، طبعاً باید دلایل این ادعا را بررسی کرد. از تعریف و معنای فلسفه می‌توان فهمید که رویکرد فلسفی یک رویکرد بنیادی است. در واقع سعی در بررسی علل یک رخداد دارد. پرسشی که وجود خواهد داشت که چرا در طول تاریخ بشری همواره شاهد جنگ بوده‌ایم؟ آنچه با آن روبرو می‌شویم این مسئله است که گویا جنگ و صلح، هر دو خواسته بشر بوده به طوری که در هر مقطعی جنگ یا صلح را انتخاب کرده است. باید گفت این پارادوکس انتخاب جنگ و صلح را رویکرد فلسفی بررسی می‌کند. در ابتدای این مسئله در ذهن متبادر می‌شود که گویا جنگ به طور مطلق یک امر

ناپسندی تلقی نمی‌شود بلکه گاهی به جهت دفع ظلم و ایجاد امنیت، جنگ لازم می‌شود؛ اما از منظر فلسفی پرسش دیگری مطرح می‌شود و آن اینکه آیا همه جنگ‌ها برای دفع ظلم بوده است؟ یا آیا برای حفظ و گستره قدرت ضرورتاً باید از ابزار جنگ استفاده کرد؟ و دست‌آخر این‌که چگونه جنگ را باید ارزش‌گذاری کرد؟ اینکه کدام جنگ عادلانه است و کدام جنگ ظالمانه است؟ که آنگاه پرسش درباره معنا و مفهوم واقع‌گرایی جنگ، جنگ عادلانه و صلح‌گرایی مطرح می‌شود. آنچه موضوع بحث ما است این است که آیا بشر می‌تواند از ابزارهای بازدارنده‌ای استفاده کند که جنگ همواره آخرین راه‌حل باشد؟ در نگاه واقع‌گرایی به جنگ، جنگ یک واقعیتی است که از دایره اخلاق بیرون است. نمی‌توان گفت جنگ امر ضد اخلاقی است اما می‌توان گفت غیراخلاقی است. وقتی جنگ رخ می‌دهد در آن حالت کشتن و معلول کردن فعل ضد اخلاقی تلقی نمی‌شود چون اقتضاء جنگ و دفاع همین است؛ بنابراین در نگاه واقع‌گرایی به جنگ، جنگ برای تأمین امنیت، حفظ قدرت و رشد اقتصادی ضروری است. در مقابل اما نگاه دیگری وجود دارد و آن نگاه صلح‌گرایی است که جنگ را تحت هیچ شرایطی اخلاقی نمی‌داند. صلح‌گرایان باورشان این است که حتی برای نجات انسان‌ها خشونت مجاز نیست و نگاه سومی وجود دارد که جنگ را لاقدر در یک جهت می‌پذیرد و آن جنگ عادلانه است؛ یعنی جنگ در شرایط خاص جایز می‌شود. به‌عنوان مثال از میان فلاسفه غرب، توماس آکوئیناس و از میان فلاسفه مسلمان خواجه نصیر طوسی از جمله فلاسفه‌ای هستند که در رویکرد فلسفی خود جنگ را مطلقاً مردود اعلام نمی‌کنند بلکه در شرایط خاص و به آخرین مرحله تدبیر مجاز می‌شمارند. در این نگاه جنگ در صورتی اخلاقی است که دلیل عادلانه برای آن وجود داشته باشد مانند مجازات عاملان بی‌عدالتی‌ها و یا دفاع از خود. البته در این نگاه تأکید می‌شود که جنگ آخرین راه‌چاره است یعنی تمام راه‌های تنبیه و مواخذه ظالم بی‌اثر شده باشد اما به نظر می‌رسد آنچه در رویکرد فلسفی به جنگ و صلح غلبه دارد این است که فیلسوف به ریشه‌های رخدادهای طبیعی و غیرطبیعی می‌پردازد؛ بنابراین در رویکرد فلسفی، فیلسوف با پرسش‌های بنیادی ابتدا فلسفه جنگ و صلح و عوامل

اصلی شکل‌گیری هر کدام را کنجکاوانه بررسی نموده و در جستجوی حقیقت این مسئله گام برمی‌دارد فیلسوف در رویکرد فلسفی خود، در جستجوی حقیقت است و در بررسی علل جنگ و صلح فلاسفه دیدگاه‌های متنوع و راه‌حل‌های مختلف و متعددی ارائه داده‌اند. کانت، فیلسوف آلمانی، در رویکرد فلسفی خود به جنگ و صلح، علاوه بر تأکید بر ایجاد ساختارهای سیاسی کارآمد، اما عامل مؤثر و پیشگیرانه در دفع جنگ را توجه به فلسفه اخلاق می‌داند. از منظر کانت، مهم نیست که صلح برقرار است یا جنگ رخ داده است، بلکه مهم این است که بدانیم جریان حاکم به سوی صلح می‌رود یا جنگ؟ یعنی باید جریان شناسی و علت شناسی کرد که حاکمیت یا حاکمان در تدبیر سیاسی مدرن، سرنوشت ملت یا ملل را به سوی جنگ سوق می‌دهند یا صلح؟ آنچه فیلسوف را نگران می‌کند این است که جنگ صرفاً یک اتفاق نیست، بلکه جنگ را مدیریت می‌کنند. جنگ در واقع ادامه سیاست است. در نگاه و رویکرد فلسفی تمرکز روی علت وقوع هر حادثه است. از این منظر قدرت‌ها برای حفظ و گستره قدرت خود جنگ را دامن می‌زنند. آنچه در ممانعت تحقق جنگ‌ها به‌عنوان یک عامل پیشگیری مؤثر است، اخلاق است. در رویکرد فلسفی برخی از فلاسفه نسبت به صلح و جنگ، راه پیشگیری از جنگ تربیت اخلاقی جامعه و حاکمیت است. آنچه در رویکرد فلسفی درباره جنگ و صلح می‌تواند به یک دکترین و راهبرد راهبردی تبدیل شود و عوامل مؤثر در ایجاد صلح و دفع جنگ را به‌عنوان راه‌حل در اختیار حاکمان سیاسی قرار دهد، رویکرد بنیادگرایانه نسبت به انسان، دین، ساختار حاکمیت و اخلاق سیاسی است و به نظر می‌رسد ضعف یا عدم وجود رویکرد فلسفی به مسائل اخلاق، سیاست، حقیقت انسان و اهمیت کرامت انسانی وجود دارد. اگرچه دفاع در مواقعی برای دفع ظلم و حفظ امنیت، ضروری می‌شود و در چارچوب رویکرد فلسفی با حفظ حق حیات و کرامت انسانی منافاتی ندارد؛ بنابراین، نقش رویکرد فلسفی به صلح و جنگ، منجر به تأخیر جنگ شده و یا نهایتاً جنگ را به‌عنوان آخرین مرحله برای دفع ظلم و حفظ امنیت، معقول می‌داند. به نظر می‌رسد تفکر رویکرد فلسفی و بنیادی به مسئله جنگ و صلح و حاکمیت حکیمانه، می‌بایست بیش از هر زمانی تقویت شود.

## نتیجه‌گیری و پیشنهاد

عقلانیت روش فلسفه ورزی درباره موضوعات مربوط به انسان و فلسفه ورزی یک نگاه فرا تحلیل به موضوعات است که بیرون از تعلقات انسان و ملت‌ها مانند دین، فرهنگ، اخلاق، ملیت و سیاست، موضوعات را بررسی می‌کند تا بر وجه اشتراک پای گذارد و بر آن تأکید ورزد. این بدان معنا نیست که به تعلقات ارزشی انسان بی تفاوت باشد بلکه با حفظ آن‌همه را به هم‌اندیشی درباره وجه اشتراکات انسانی دعوت می‌نماید. بدون تفکر فلسفی، عوامل منازعه همچنان باقی خواهد ماند. با پیشرفت علم و تکنولوژی که لاجرم در اختیار قدرت‌های بین‌المللی قرار گرفته و می‌گیرد، طبیعی است که تنها راه تحقق صلح معنادار کردن حقیقت انسان است. انسان حلقه مفقوده تکنولوژی بوده چراکه انسان بماهو انسان از موضوعات فناوری نیست. فناوری برای نیاز طبیعی انسان تلاش می‌کند نه نیازهای ابعادی انسان؛ بنابراین اگر قدرت‌ها از فلسفه انسان و نیازهای حقیقی او غافل شوند، نه تنها فناوری هیچ کمکی برای ایجاد صلح نخواهد کرد بلکه ممکن است شرایط جنگ را بیشتر مهیا نماید. اگر بخواهیم به اختصار به نقش مؤثر رویکرد فلسفی در ممانعت از جنگ اشاره کنیم باید گفت همه راهکارها و راهبردهای موجود و همه ابزارهای مؤثر مانند اخلاق، فرهنگ، دین و دیپلماسی، وقتی می‌توانند در ممانعت از جنگ مؤثر شوند که با رویکرد فلسفی به کار گرفته شوند؛ چراکه در این ابزارها و روش‌ها نوعی وابستگی و تعصب وجود دارد و این رویکرد ناسیونالیستی مانع از وجود وسعت نظر در مواجهه با مخالفین خواهد شد؛ اما در رویکرد فلسفی، ظرفیت‌ها و قابلیت‌های کلی و بنیادی مورد توجه قرار می‌گیرد. توجه به امور بنیادی و کلی مانع از نقش‌آفرینی اختلاف‌نظرهای جزئی و حاشیه‌ای خواهد شد. درباره جنگ و صلح دیدگاه‌های متعددی وجود دارد. نقش برجسته رویکرد فلسفی در کاربردی کردن این رویکردها است رویکرد آرمان‌گرایانه که شرط اصلی و اساسی در تحقق صلح و دفع جنگ را مبتنی بر یک ساختار سیاسی برآمده از دموکراتیک می‌داند. رویکرد واقع‌گرایی چندان به تحقق صلح پایدار امیدوار نیست و وقوع جنگ را همواره محتمل می‌داند. آنچه مورد تأکید این دیدگاه است،

دفع یا توقف خشونت علنی در سطح ملی و بین‌المللی است و گرنه دفع تهدید را چندان امکان‌پذیر نمی‌دانند؛ در رویکرد سوم جنگ عادلانه پذیرفته می‌شود. منظور از جنگ عادلانه به معنای پذیرش یا تأیید یا تشویق جنگ نیست بلکه مراد اصلی این دیدگاه، جنگ به‌عنوان آخرین مرحله مجوز می‌گیرد. بدین معنا که هیچ‌یک از مراحل چانه‌زنی، گفتگو و دیپلماسی سیاسی مؤثر واقع نشده و به‌گونه‌ای جنگ از سوی دشمن تحمیل گردد. باید گفت رویکرد فلسفی تنها رویکردی است که قابلیت دارد تا سه رویکرد فوق‌الاشاره را بر اساس متد عقلی اجرایی نماید چراکه ممکن است هر یک از رویکردهای مورد اشاره بر منطق خود پافشاری نمایند و این امر هر نوع تفاهم و تعامل را به تأخیر خواهد انداخت؛ اما روش عقلی می‌تواند یک اصل مشترک و مورد قبول همه رویکردها و اندیشه‌های متنوع واقع شود. فلسفه و رویکرد فلسفی می‌تواند به‌عنوان یک استراتژی مشترک برای همه رویکردها به کار گرفته شود. دلیلی که رویکرد فلسفی می‌تواند رویکردهای متعدد درباره جنگ و صلح را با خود همراه سازد و بر یک امر مشترک میان همه دیدگاه‌ها توافق نماید. نگاه بنیادی و فلسفی با استدلال عقلی درباره مسائل مرتبط با صلح و جنگ مانند حقیقت انسان، فلسفه سعادت، حق آزادی، حق حیات و کرامت انسان می‌پردازد.

### پیشنهادها

با توجه به یافته‌های پژوهش پیشنهادهایی به شرح زیر ارائه می‌گردد:

۱. نتایج تحقیق به مراکز مطالعات علوم انسانی منعکس و نسبت به بحث و تبادل نظر بین پژوهشگران و محققان و در سطح اندیشکده‌ها و مراکز مطالعاتی ایران و جهان اقدام گردد.
۲. نتایج این پژوهش به وزارت امور خارجه و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی منعکس شود تا از طریق رایزنان فرهنگی مستقر در سفارتخانه‌های ایران در کشورهای مختلف با برگزاری‌های نشست‌ها و همایش‌های علمی بین پژوهشگران و محققان تبیین شود.
۳. در پژوهشی مستقل موضوع چگونگی برقراری گفتگوهای فلسفی در خصوص صلح، بین مراکز مطالعاتی و پژوهشی، مورد مطالعه قرار گیرد.

## منابع

- آیت‌اللهی حمیدرضا، (۱۳۹۴)، فلسفه و صلح جهانی، مجموعه مقالات، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- اسکروتن راجر، (۱۳۸۲)، تاریخ مختصر فلسفه جدید، ترجمه اسماعیل سعادت‌تی‌خمسه، تهران، انتشارات حکمت اسلامی صدرا.
- بروجردی مصطفی (۱۳۸۰)، بازنگاری اساس الاقتباس، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد.
- جان بیلیس، (۱۳۷۸)، امنیت بین‌الملل در عصر پس از جنگ سرد، ترجمه حسین محمدی‌نجم، تهران، نشر آراین.
- جعفری لنگرودی محمدجعفر (۱۳۸۴)، ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش.
- خامنه‌ای سید محمد (۱۳۹۴)، فلسفه و صلح جهانی، مجموع مقالات، تهران، انتشارات بنیاد صدرا.
- داوری اردکانی رضا (۱۳۸۹)، ما و تاریخ فلسفه اسلامی، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- دهقانی فیروزآبادی جلال (۱۳۸۲)، تحول نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل، تهران، نشر پژوهش حقوق و سیاست.
- ساماکیان و لیام (۱۳۹۴)، افکار فلاسفه بزرگ، ترجمه گل بابا سعیدی، تهران انتشارات آزاد مهر.
- شیرازی صدرالدین (صدرالمتهین) (۱۳۸۲)، اسفار اربعه، جلد نهم تصحیح تحقیق و مقدمه دکتر رضا اکبریان، تهران، انتشارات بنیاد صدرا.
- شیرازی صدرالدین (صدرالمتهین)، (۱۳۸۱)، المبدأ والمعاد فی الحکمه المتعالیه، جلد دوم تصحیح دکتر محمد ذبیحی و جعفر شاه نظری، با اشراف آیت‌الله سید محمد خامنه‌ای چاپ اول، تهران، انتشارات بنیاد حکمت صدرا.
- طباطبایی سید محمدحسین (۱۳۵۰)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، جلد اول و دوم سوم، تهران، انتشارات اسلامی.
- طباطبایی سید محمد (۱۳۶۰)، رساله ولایت، قم، انتشارات الاسلامی.
- طباطبایی سید محمد (۱۳۸۸)، بررسی‌های اسلامی جلد اول، قم، نشر بوستان کتاب.

طباطبایی سید محمد (۱۳۹۲)، رساله ولایت، به کوشش سید هادی خسروشاهی، قم، نشر بوستان کتاب.

عامری هوشنگ (۱۳۹۱)، اصول روابط بین الملل، تهران: نشر آگاہ.

قوام عبدالعلی (۱۳۸۲)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، تهران، انتشارات سمت.

کانت امانوئل (۱۳۸۰)، صلح پایدار، ترجمه محمد صبوری، تهران، نشر به باوران.

لطفی محمدحسن (۱۳۸۴)، مجموع آثار افلاطون رساله تیمائوس، تهران، نشر خوارزمی.

مایکل پترسون (۱۳۸۳)، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، نشر طرح نو.

نصیرالدین طوسی (۱۳۷۳)، بازنگاری اساس الاقتباس به کوشش مصطفی بروجردی، تهران،

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

نصیرالدین طوسی (۱۳۷۳)، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ پنجم، تهران انتشارات

خوارزمی.

وبگالی، (۱۳۷۲)، فیلسوفان جنگ و صلح، ترجمه محسن حکیمی، تهران، انتشارات مرکز.

یاسپرس کارل (۱۳۸۳)، خدا و انسان در فلسفه یاسپرس، ترجمه عبدالله نصری، تهران، دفتر نشر

فرهنگ اسلامی.

Kant, Immanuel (1924), Eine vorlesung uber Ethik.

Galtung, J. (1996) Peace By peaceful means: peace and conflict, development and civilization, Oslo, Prio.

Richmond –po. (2008) peace in international relations – New York – Routledge.

Grewal – B.S. (2003) Johan Galtung. Positive and negative peace-school of Science.

Bell. c (2003) Human Rights and minority Protection in John Darby and Roger MacGinny.